



بُغْضِ شَكْسْتِه

عبداله وطن خواه (فلزبان)

بُغْضِ شِکْسْتِه

عبداله وطن خواه (فلزبان)

دیباچک

تفاوت از زمین تا آسمان است، چینش واژه را با سُرایش شعر، خصوصاً در فرم کلاسیک آن. به هر اوصاف بغض من این‌گونه شکسته و بر واژه نشسته و هیچ‌ام ادعایی در باب سپید و ناب و موج ندارم که نمی‌شناسم‌شان. این واتابی‌ست از زندگی کارگری‌ام که دو چشم و دو گوش بیشترم نیست. لاجرم برداشت و تحلیل من از شرایط زیستی‌ام است که اگر نه مختص شخص من، که محصول و مخصوص توانایی ذهن و عقل من کارگر است با نام عبدالله- وطن‌خواه و همه‌گان زاویه‌ی دید خود را دارند. امید می‌بندم در آئینه‌ی انصاف‌شان زنگار بریزم و صیقل بخورم؛ به هر حال در پی بحران در محیط کار و از دست‌دادن امتیازاتی (خروج از استخدام رسمی) و قراردادی شدن، شاید زخم کهنه سرباز کرد و این شد که می‌خوانید بعد از ۸۲/۹/۹ که اولین بغض من به واژه شکسته.

طرح

وقتی می‌گویند:

سپید،

تو-

به برف می‌اندیشی؛

او-

به قو؛

یک نفر هم-

به گل‌های سفید خوشبو؛

من!

به سرمایه؛

این قرارداد سفید پیش رو.

طرح

تو -

از بایکوت می ترسی؛

از افشاء!

او -

از اعتصاب می ترسد؛

از اتحاد!

من -

از تأخیر؛

از جریمه ؛

از اخراج.

طرح

از ناتوانی من است

آن چه بر سرم-

می آری!

نه از توانایی تو

نان جداسری دست‌هامان را-

می خوری

نان واهمه را.

طرح

از-

دسترنج من

آن چه-

بر تن می‌کنید؛

آن چه-

به سفره می‌برید؛

رنج‌ام-

نمی‌دهد؛

انباشتن شما!

آن چه می‌اندوزید-

توالی رنج مرا می‌آرد.

طرح

مهم نیست!

چه می خوری؟

مهم نیست!

چه می پوشی؟

مهم نیست!

بر چه می خوابی، یا زیر پایات چه گسترده است

با کار خود-

تو را احاطه کرده ام؛

در تنات-

در دستانات-

در زیر پایات.

طرح

انتهای پدرم

پیکان بود

ابتدای تو

پرادو

و نهایت من

پراید

عین داد با بیداد.

طرح

من -

بیگانه‌ام

بیگانه ز عشق؛

بیگانه ز عیش؛

بیگانه ز کارم؛

تو -

دیوانه‌ای!

دیوانه‌ی انباشتنی؛

دیوانه‌ی -

سود.

ضمایر منفصل ۱

من-

کار می‌کنم؛

تو-

کار می‌کنی؛

او-

کار می‌کند؛

ما-

کار می‌کنیم؛

شما-

کار می‌کنید؛

ایشان-

کا...

بیخشید!

عالیجناب ایشان؛

سرمایه‌شان-

به جایشان؛

در کار است.

ضمایر منفصل ۲

همگان می خواهند

تو

کمیته‌ی کارگری

او

اتحادیه

ما

سندیکا

شما

انجمن

ایشان

نماینده‌ی کارگری

بغض شکسته _____ هنر و ادبیات اعتراض

و من اما-

تنها!

طرح

هراس ام،

که رسید!

از شاخه

فرو می ریزد

و تو

خواه یا ناخواه

مالک آن خواهی شد.

طرح

سفره‌ی خالی من

بی‌رنگ است

از هراس داس

فریادم را نقاشی نمی‌کنم.

پرسش تاریخی ما

جز نان پاره‌ای

سر پناهی

لبخندی

و آرامشی به خیال

از بودن کار

چه مگر خواسته‌ایم -

زین سفره؟

که به جای بوسه

کمر، به قطع دست‌ها مان بسته‌اند

چه مگر دیده‌اند

از دست‌ها؟

از شما، چند به کار، چند خسته

چند کس می‌داند، پاسخ را؟

چند نفر می‌آئید؟

تا دهان بگشائیم

دیگران هم-

گوئیم.

گفت و گوی سه جانبه

گفت:

تکه‌ای نان هم به تو

از سود ماست

گفتم اش:

وقتی به سود

مرگ من رقم می‌خورد

چه سود؟

دولت نشسته بود

خنده بر لب-

و مودب.

به کمیته‌ی تعیین دستمزد سال ۹۰

بودن یا نبودن

نان، که می‌خورم

با خمیرهایش

وصل به فردا می‌کنم

بودن را.

یک چنین سُست

تار و پودی

دیده‌ای؟

دست‌مریزدام بگو

من!

زنده‌ام.

طرح

گفت:

حقوقام-

معوق است.

گفتم:

پاداش تفرقه است.

بیکاری

گفت:

زور، در بازوی من

کالای بنجلی ست

که به تاراج هم-

نمی رود.

گفتم:

از هراس تو

به غارت خود

خنده می زنم.

طرح

دستمزد!

اجر نیست

پاداش نیست

تکه‌ی کوچکی‌ست

از کیک بزرگ ارزش

که به جان

می‌پزنش -

کارگران.

داووس

داووس

چه می‌کنی؟

به چه نظاره می‌کنی

به خون‌فرشِ خیابان‌های شهر بابک

یا معدن به خون‌نشسته‌ی خاتون آباد؟

داووس

چه رخصتی تو داده‌ای؟

چه فرصتی نهاده‌ای؟

کاین زنگی مست

تیغ به دست

کف به لب آورده

وَر پی جانام شده است

داووس

به متر باشگاه شما

این دولت سید ما

تا چه حد کوتاه است؟

چند بار در شهر بابک‌ها

باید کشته شوم

تا بر کشته‌ی من

قد بر افروزند.

می‌دانم

وطنی نیست تو را

وَر پی هر همسایه

در جهانی‌سازی

شتر سرمایه

به در خانه‌ی من، خوابانده‌ای.

این ساربانان

نفت و معدن به جهاز

دولا دولا می‌روند

بر این جماز

وین میانه

سهم من تصویری است!

آن هم گنگ

آن هم تار

از نمای ، یک ساختمان

I.L.O

جاده

من -

از خراب‌آبادهای

زورآباد

قلعه‌حسن‌خان

خلیج

اکبر آباد

باقر آباد

دولت آباد

شهرک کاروان

خاک سفید

اوقاف

می آیم

من از حاشیه‌ها می آیم!

به سوی جاده‌ها.

جاده‌ات یعنی سفر

ارتباط و امتداد.

جاده‌ی ناندانی من

در جاده‌ها جان می‌دهم

جاده‌ام یعنی تراکم

ازدحام و اضطراب

جاده‌ام یعنی که کار

یعنی که جان

یعنی که رخت

یعنی که نان

جاده یعنی:

بستن راه

وقتی که جان، می‌رسد به لب.

من از همه‌ی جاده‌ها

باید عبور کنم

تا چشم‌انداز زیبای جاده‌ها را نظر کنم

من -

از جاده‌ی مخصوص و قدیم کرج

جاده‌ی شهریار

چهاردانگه و جاده ساوه

جاده قدیم قم، شهر ری

جاده‌ی ورامین و دماوند

باید گذر کنم!

من -

باید به خیابان اتحاد برسم

جاده‌ها

پیوندتان من دهم

جاده‌ها

ارتباط می‌سازم

از شما!

تا نباشم

بین‌تان تنها!

رها.

غربال

دان-

پباشید مرا!

دان دان کنید

اندیشه را

تثوری بپردازید به من

بینش بریزید پای من

من-

همه جا هستم

در کارخانه

در کارگاه

در صف کارگران ساختمانی

بالای داربست

در پای کار

در ایران خودرو

پتروشیمی

صنعت نفت

در خیاطی

نانوایی

کفاشی

قنادی چاپخانه

در بیمارستان

در مدارس

در کوچه

در خیابان در معادن

در بیابان

در مزرعه

من!

همه جا-

هستم.

تنها شنیده‌اید:

که مرغ‌ام

و عزا و عروسی

برایم فرقی نمی‌کند

اما، نمی‌دانید

دماسنجی در جیب

شاقولی بر پشت

و میله‌ای راهنما

در دست دارم

و چشم‌اندازی روشن

آری

با این ابزار وجودی‌ست که

همه‌ی دان‌ها را

برمی‌چینم

از زمین

سه، یا چهار بین‌اش را

برچین نمی‌کنم

همه‌ی دان‌ها

به سنگدان می‌برم

و آنی می‌خورم

که با من شود

از من شود

هضم‌ام شود.

حدیث

رنجام را

پوسه‌ی رسول

بر دست‌ام نشست

و رنج

با من ماند، ماند.

می‌خورید

من خون دل، با بربری

می‌پوشید

من دست دو، از تاناکورا

می‌خرید

من بلیط لاتاری، شاید ببری

داشتن از آن همه

سهم من: فقر و بلا

زین همه فعل

یکی مال من است

تنها من

بزنیدم

بکشیدم

بیشتر دربندم کشید

به صلیبام بکشید

عاقام کنید

داغام کنید

این یکی مال من است

من کارگرم، کار کردن!

از آن من است

انگل‌ها!

زیستن نه

مردن را-

شریکام

با

شما.

زیاده‌خواه

بیچاره!

سرمایه

به سود.

دولت_

به حاکمیت

خانه کارگر_

به شورا

حزب مشارکت_

به انجمن صنفی

_ ILO

به سندیکا

قانع و راضی و شاکرند.

کارگر اما:

کار

امنیت شغلی

دستمزد مناسب و برابر

بیمه و تأمین اجتماعی

منع کار کودکان،

از همه بدتر

آزادی اعتصاب!

و انتخاب!

همه را-

می خواهند.

به بهانه‌ی ۸ مارس

به سارا

گفت: به من

از زن بگو

گفتم: ز که؟ از مادرم

گفت: ز زن

گفتم: که یعنی همسرم

گفت: زن

گفتم: آهان-

از ناز نازم، دخترم

گفت: بشر

از هشت مارس

از روز زن

از نصف مرد در کشورت

از آن که، سنگسار می‌شود.

گفتم‌اش: مردانه، دست بردار ز من

گفت: آهان

پس تو هم ضدِ زنی

در درون‌ات هر چه را

مردانه باور می‌کنی.

گفتم‌اش: مرد و زن

کودک و پیر و جوان

نام انسان است فلان

من زنانه

یا که مردانه

نمی‌خواهم جهان

یک جهان عاری از ظلم و ستم

یک جهان عاری از جنگ

پُر ز صلح

یک جهانی که در آن

کار!

رها از مزد است

ما را بس

ما که گفتیم یعنی:

من زن

یا

توی مرد.

دولت کارگری

داشته‌هامان

به تعداد انگشت‌هامان

نمی‌رسد.

نداشته‌هامان را

چرتکه‌ای می‌خواهیم

هر که

وارونه کند نسبت ما!

دولت ماست.

که بر که

با این -

توازن قوا

یک لنگ مان هوست!

تنییه مان

پایان نیافته است.

به بهانه‌ی طرح ضدکارگری استاد و شاگردی

به پدر

از هراس من ز داس

کاشته‌هایت!

رفت به باد.

آخرین دانه‌ی افتاده‌ی میراث تو را

اگر استاد ببرد

شاگردم.

طرح

کارگرم

بازی کودکانام

نان-

پَر

سفره-

پَر

بشقاب-

پَر

شاگرد شوم

استاد

بازی را هجی می‌کند:

چوب

فلک

پا.

آزمون شاگردی

تا صبح-

نمک لیسیدم و آب نوشیدم

استاد؟

با تیپ زدن ام

کاری نداشت

تنها!

شیره‌ی جانم را کشید

شیر من

هفت من نشد

مردود شدم.

طرح

او-

سلطه گریست!

تو-

سلطه پذیر

و من اما هنوز...

تابعیت دارم.

برای آنان که عادت به سنجاق کردن تورم به دستمزد دارند.

تبار شناسی

تورم

از پشت دستمزد نیست

توله‌ای‌ست!

که سرمایه-

پس انداخته است.

روز جهانی کارگر خجسته باد

طرح

دستانات را پنهان نکن

به پشت نبر

به رقص در آر

و پایان ده!

به رقص دست سرمایه

انقلاب

یک اگر!

فاصله دارد جهان

تا-

زیبایی

سلطه‌تان را

{اگر}

تابع نباشیم دگر.

تفاوت طبقاتی

نه!

پَر -

نه!

قو -

نه!

والیوم -

هر شب

به روی خسته‌گی هامان

می‌خواییم

نرم.

طرح

تو -

بر فراز

می تازی و می نازی

من -

در فرود

بی غم سقوط

می سازم.

فلک را

شب را

من

نساخته‌ام

روز را هم

در می‌آمیزم‌شان

روزگاری نو!

با-

یاری تو.

طرح

گفت:

خون خوردی گر طلب روزی ننهاده کنی.

گفتم‌اش:

روزی خلق جهانی

ز ماست

خون دل خوردن ما

عادت شد.

طرح

گفت:

عاشق شو آر نه روزی

کار جهان سر آید.

گفتم:

که آری اما

آن‌گاه-

که کار!

سر، آید.

طرح

شب!

روز که به خواب رفته است

دور ز چشمان عسس

رویایم را-

بیدار می‌کنم.

از هر دری کلاف حرف می‌بافیم

می‌بافیم

می‌بافیم

تا-

قامت شب را

اندازه شود.

طرح

چه -

ترافیکی!

با راهنمای چپ

با راهنمای راست

کوچه‌ی علی چپ

غوغاست.

طرح

من -

با کار لازم

نانام را

در می آورم.

تو -

به کار اضافه ام

گرسنه ای.

طرح

ما گرسنه‌ایم

به جای موعظه -

به آسمان نگاه کن

این -

پرواز دسته‌جمعی

ایمان است.

برای گرانی بی محابای نان

نان بها

ما

سرخ و سیاه

زرد و سفید

بی سلاح ایم

بی تشکل!

شلیک نکنید

بگذارید باد

خوشه‌های گندم را برقصاند

و ما

دل خوشِ عطرِ ترانه‌های نان باشیم.

طرح

این سان

که نان

می شود گران

شاید که ناصری شوم

تکه‌ای نان شراب‌آلوده

بی غم سفره و نان

آسوده.

یار رمنده

کار!

از من -

روی پنهان می کند،

در کالا.

که تو دستمزدم را

بزرگواری خود

می دانی.

طرح

نان گران شد

گران‌تر

گران‌تر تر

من اشکی نریختم

درد!

از چشمان‌ام گذشته بود

هنوز

کار می‌کنم

درد دارد از استخوان‌ام

بالا می‌رود.

طرح

همه‌ی خستگی

همه‌ی کسالت

به خمیازه‌ای، سپردم...

نخ می‌دهم

به بادبادک خیال:

دریا آرام

ماسه داغ

جنگل از ذهن منم سبزتر است

در غوغای پرندگان

باد بوسه می‌زند

بر تن من

چه سفره‌ی شاهانه‌ای

شیر، پنیر، نان

آه-

خدای من غسل

ناگاه

بیات ترک

از مناره‌ی مسجد

می‌بارد

آه-

دیر شد

قبل از ساعت هفت

باید کارت بزنم.

به هم‌زنجیران یونانی که شاید بُردشان در انتخابات مسجل باشد؛

راه‌شان است که اما دارد.

طرح

سیریزا آمال

سی‌ریزا خیال

سر یزا محال

سریزا-

گل

یا

پوچ*

طرح

تو -

غرق جشن بهمنی

ما -

تا صبح دستمزد

ورق بخورد

پیر می شویم.

طرح

من -

برای نان

نیروی کارم را

فروختم.

تو -

با دستمزدی

کار را هم

از من ربودی.

به تعیین کنندگان دستمزد ۹۴

طرح

آن‌گاه

که ما

به تعریف بنشینیم

معیشت را

زندگی -

بیشتر انسانی‌ست

تو

به تعریف منشین!

«ماندن»

معجزه‌ای

می‌خواهد.

در انتهای خط بقا

زمستان

هوای کار-

سرد است

حتی اگر برف نباریده باشد

و آفتاب-

زل بزند به کاسه‌ی سر ما

دست‌هامان یخ‌زده

از جدایی

وارونه نعل

به پای تورم بسته‌اند

که

آب می‌رود

دستمزد

به سمت قهقرا

به پشت ایستگاه خط بقا.

سیاست

کارگرم!

در حین کار

به تو

سپردم

حق تعیین سرنوشت خویش

و کارم را.

آزادگی من

مُرد.

این اولین

گام سیاسی من

بود.

طرح

ارزش افزوده

آن دانی ست

که من

پاشیده‌ام.

میوه ی آبدار این دانه ولی

از آن کیست؟

طرح

می دوزم -

بی سوزن هراس

چشم به چشم!

کدام شرم را

می دزدی

ز من -

نگاه.

به کوه‌مرد کوه‌ها محمد اوراز

دماوند

دیشب—

سراسر، باد بود

روفنده و پُر سوز.

بامدادان ناشده

هیبتی معلوم و گُنک

دماوند را

سلام دادم

با شیارهای تن‌اش—

خندید مرا

چشم در چشم

از اوراز : پرسیدم‌اش.

سایه روشن بود

یا جنبید و گفت:

مرگ‌های بی‌شمار ما دیده‌ایم

از دسیسه!

از غرور!

از انتحار!

از هزاران بند و بست و ز قمار

من نمی‌دانم -

چه باید گفت،

فقط ...

طلوع خورشید را

ساکت شدیم

-و-

زوزه‌ی باد

حاکم.

طرح

خودفروش نبودم

خواستم -

نیروی کارم را بفروشم

کار!

از -

من!

جدا نشد .

طرح

جهانِ آزاد

اقتصادِ آزاد

مناطقِ آزاد

وامانده‌ام؛

از این همه-

تعقیبِ واژه‌ها.

آه-

ای واژه‌های فراری

* آزاد ی *

با آی بی کلاه‌ست؛

کلاه گشادی،

بر سرش -

دوخته‌اند.

طرح

تو -

بر فراز؛

می تازی و می نازی

من -

در فرود؛

بی غم سقوط!

می سازم.

طرح

چه ترافیکی!

با راهنمای -

چپ؛

با راهنمای -

راست؛

کوچه‌ی علی چپ -

غوغاست.

طرح

من -

با کارِ لازم!

نانام را -

در می آورم.

تو -

به کارِ اضافه‌ام!

گرسنه‌ای .

طرح

قانونِ عامِ تان-

انباشتن است!

قانونِ عامِ ما-

خشم از شما!

کدام؟

در کوزه گذاشته-

آب‌اش را، می‌خوریم.

ما؟

یا-

شما؟

طرح

من -

انباشتم،

همه‌ی تجربه‌های تلخ را

تو -

انباشتی؛

همه‌ی زحمت بی‌مُزد مرا.

طرح

نوازشش اش کردم

فشردم اش، به بغل

و هم آغوش -

غلتیدیم؛

کار،

بیکاری،

مُزد،

بی مُزدی،

حق،

بی حقوقی،

تشکُل،

بی تشکلی،

عدالت،

مبارزه،

همه و همه...مه!

پُشتِ پلک هایم

صف شده اند،

تا-

کی؟ رها کنیم:

خواب، مرا-

من؛ خواب را.

طرح

از کدام؟

خاطر جمعی -

سرمایه،

خندان است به من؛

من و سکوت و نمایشِ رضایت؟

هیئات!

که گفت: سکوت

علامتِ رضایت است؟

من به سکوت،

منتظرم -

همایشِ فردا را .

در پسِ پشتِ مردمکانم

چیزی ، وول می خورد

در ژرفای درونام

مثل هراسِ از داس

یا-

خوردنِ ضربه به سر، با چکش؛

دیگر کسی نمی ترسد

نه از داس-

نه چکش؛

حتی من که زخمِ دیرینه‌ای دارم

می دانم-

ابزارها، عوض شده‌اند

اما-

نمی دانم، کدام هراس-

از غربالِ ذهنِ ام، رد شده است

که بر ریلِ خاطره هایم سوار، می لغزد؛

در پُشتِ غبارِ توهم-

ایستاده ام؛

شبِ پُر قیر وُ سیاه ایست گویا

مردمان، از پیِ شمع می گردند .

خیس از عرق

آی-

کفِ خیابان؛

کفِ خیابان؛

کفِ خیابان؛

تنها، برگِ برنده‌ام

جز-

بوئیدنات،

بوسیدنات،

آغوش کشیدنات و فریاد

شرمنده‌ام.

انبانِ الماسِ شعارهایم را-

ربودند.

این تپله‌های خوش رنگِ شیشه‌ای

از آنِ من نیست

افغانی -

دزدِ نانِ من، نیست .

برای همه‌ی مددی‌ها، رضوی‌ها و صالحی‌ها

طرح

من -

کاوه نیستم

ما!

کودکان و زنان و مردانِ کارگریم

این -

درفشِ کاویانی نیست

سندِ رسوایی سرمایه است!

که به اهتزاز درآورده‌ایم -

با باد.

این -

سُفره‌ی خالیِ ماست

که کار می‌کنیم.

با سلام و درود به همهی کارگران در ایران و هر جای جهان،
و تبریکِ روز کارگر، اول ماه مه (روز جهانی کارگر) یازده اریبهشت.

طرح

ارزشِ افزوده

آن دانی ست

که من -

پاشیده ام!

میوهی آبدارِ این دانه،

ولی -

از آن کیست؟

اول ماهِ مه

بیانیه -

پُشتِ بیانیه؛

خطابه -

پُشتِ خطابه؛

همایش -

پُشتِ همایش؛

من -

با پُشتِ پُر ز زخمِ شلاق!

من -

با دستبندهایی

که با دستام آشناست!

و با دستمزدی-

که کوبیده می‌شود هر روز

همچون سرِ من!

چشم‌ها می‌شویم

دست‌ها می‌جویم

تا که زنجیر کنم

دورِ شما!

و خود آن‌سوی زنجیر، رها.

طرح

تو -

نانات را

به دروغ گره زده‌ای،

به ریا؛

او -

نان‌اش را

از بازوانِ من می‌رباید؛

شاید

شما، برادر باشید

من!

برادر شما نیستم.

به اولِ ماهِ مه

طرح

تمام بندگاه‌های قفس را

شُل کرده‌ایم -

در سینه‌مان،

از غائله‌ی تردید

بُگریز؛

بُگذر؛

بریز؛

بیپچ در عالم!

جاری شو

آگاهانه -

بر رودِ زبان؛

لبریز شو

از اقیانوسِ لبان:

چاره‌ی رنجبران-

وحدت و تشکیلات است .

طرح

نه-

در لغزشِ جان‌اش

و نه در

گیسوی پریشان‌اش

شعری، نهفته نیست.

کلاغِ بی‌حیایِ شعر

رسواگری‌ست!

که پنیِرِ دزدیِ سرمایه‌را-

غار غار می‌کند.

روباه-

می‌داند!